

بآزادگان گفت : ننگست ازین که ویران بود روی ایرانزمین

حق سرکشی در فرهنگ ایران

«در رفرائدُم ، آلتِرناتیوهای ما کدامند ؟»

مسئله بنیادی ما ، انتخاب میان

« شبه مشروطه » یا « مشروطه »

« شبه جمهوری » یا « جمهوری »

« شبه دموکراسی » یا « دموکراسی »

« شبه انتخابات » یا « انتخابات » است

مسئله واقعی ما ، انتخاب میان

« شبه حکومت » و « حکومت » است

نه انتخاب میان « مشروطه » و « جمهوری »

ما « حکومت » نداریم . ما ، « شبه حکومت » داریم . سازمانی که همانند حکومت ، مینماید و لی نه تنها حکومت نیست ، بلکه ضد حکومتست . ما ، شبه مشروطه داشتیم ، نه مشروطه . ما شبه جمهوری داریم نه جمهوری . شبه جمهوری ، جانشین شبه مشروطه شد . به عبارت دیگر ، یک ضد حکومت ،

جانشین یک ضد حکومت دیگر شد. آیا ملت جوان ایران، میخواهد یک شبه حکومت دیگر، جای این « شبه حکومت شبه جمهوری » بگذارد؟ همه « شبه حکومتها »، ضد حکومت و حکومت دروغند. چرا؟ مسئله ما، مسئله رهائی دادن خود از این زنجیره « شبه ها »، و آفرینش « یک اصل است. مسئله ما، نجات دادن خود از « شبه مشروطه، شبه جمهوری، شبه انتخابات، شبه جامعه مدنی، شبه استقلال شبه حکومت » است، نه تعویض یک شبه حکومت، با شبه حکومت دیگر. شاهنامه در داستان کیومرث، نخستین مسئله ای را که طرح میکند، مسئله انتخاب میان « حکومتیست که استوار بر مهر یا همبستگی اجتماعی »، و « حکومتی است که استوار بر خشم و کین و آرزو و رشک است که به خود، نقاب مهر، یا نقاب « همبستگی اجتماعی » میزند. « مهر » در فرهنگ ایران، تنها به معنای « عشق و محبت » نیست، بلکه به معنای « همبستگی اجتماعی و ملی و همبستگی بین الاقوام و بین الملل » هم هست. فرهنگ سیاسی ایران، بر ضد حکومتیست که حکومت داد و قانون و حق در درون، و حکومت قدرت و جنگ در بیرونست. مهر، بدین معناست که حکومت داد یا قانون بر پایه خرد، باید فراسوی مرز ملی نیز بگسترده. داد، همگانی و مردمیست. داد و قانون و حق، درون جامعه و گروه، و بیرون جامعه و گروه نمیشناسد. داد، تراوش خرد است، از این رو حد میان مؤمن و کافر، ایرانی و غیر ایرانی، فارس و ترک و بلوچ و کرد و ترکمن نمیشناسد. مسئله بنیادی « جهان آرائی یا سیاست »، مسئله انتخاب میان « دروغ » و

« راست » است. دروغ و راست، در فرهنگ ایران، یک مسئله اخلاقی نیست، بلکه با روند

پیدایش و آفرینش کل وجود، کار دارد. هرچه خود را پدیدار میسازد، راست است. خدا راست

است، چون، خود را در جهان پدیدار میسازد و از گوهر خدا، جهان و ... انسان میشود. راستی،

پیدایش گوهر انسان، در کردار و اندیشه و گفتار است. و آنچه راست نباشد، یعنی پیدایش گوهر

(طبیعت) انسان نباشد، دروغست. و دروغ، اصل آزار و گزند است. دروغ، ستمکاریست. راستی،

داد است. اینست که در فرهنگ ایران، معنای راستی و دروغ، با معنایی که ما امروزه از این

اصطلاحات میگیریم، بسیار فرق دارد. برای ما، دروغ و راست، پدیده ایست که فقط با « گفتن »

کار دارد. ولی « راستی » در فرهنگ ایران، با گوهر، یعنی « طبیعت انسان » کار داشته است. این

است که راستی، معنای « آزادی » را داشته است. جایی، راستی است که گوهر انسان، بتواند و

حق داشته باشد، آشکار شود. جایی، دروغ حکومت میکند که کسی حق ندارد و توانا بر آن

نیست که گوهر و طبیعت خود را شکوفا و پدیدار سازد. اینست که دروغ فرو کوبنده طبیعت و آزارنده خرد انسانست که از جانش تراویده است. در جامعه ای که خرد، حق ندارد، آزادانه بیندیشد، در آن جامعه، دروغ، حکومت میکند.

تو چیزی مدان کز خرد برتر است خرد بر همه نیکوئیها سر است (فردوسی)

اولویت خرد در فرهنگ ایران، میطلبد که حکومت بر پایه خرد انسان، استوار گردد. جایی، حکومت، حکومت دروغ است که مردمان، آزادی اندیشیدن با خرد خود را نداشته باشند. و دروغ، برای حکومت کردن، خود را مقدس میسازد. دروغ مقدس، دروغیست که در جامعه باید بنام « راستی و حقیقت » شناخته شود و معتبر گردد. این « دروغ »، حقیقت منحصر به فرد جهانست، و از همه، میخواهد که صادق و راست باشند. یعنی همه باید گواهی بدهند که تنها حقیقت جهان، تنها راستی، همین دروغست. هر خردی باید چیزی بیندیشد که سازگار با این دروغ مقدس، با این هکر مقدس، با این خشم و قهر و قدرت مقدس باشد. و دفاع از این دروغ مقدس کرد. برای چنین کاری باید، در همه مردمان « آگاهبود دروغ » ساخته و پرورده شود. ایمان به اینکه این دروغ، مقدس است، آگاهبود دروغ را در همه انسانها خلق میکند. اینست که دروغ، همیشه خود را « شبیه راستی » میکند، تا امکان « انتخاب شدن » داشته باشد. دروغ، خود را در ظاهر، شبیه راست میکند، و بنام « راست » خود را میفروشد، و همیشه راست تر از هر راستی است. ایرانیان برای مشروطیت برخاستند، و لی به آنها، قانون اساسی « شبه مشروطه » دادند، و زیر پوشش این « شبه مشروطه »، استبداد بر ملت حاکم شد، و اکنون نیز آنهایی که خود را « مشروطه خواه » مینامند، در واقع، بازگشت همان « شبه مشروطه » را میخواهند. ایرانیان، برای جمهوری برخاستند، و به آنها « شبه جمهوری » دادند، که چیزی غیر از همان خلافت و امامت اسلامی نبود. دم از جامعه مدنی زده شد، فوری « شبه جامعه مدنی » سبز شد. دم از « جامعه باز » زده شد، فوری نام جامعه باز، به اسلام داده شد که جز خفقان آزادی در تاریخ نیاورده است، و سترون از اندیشه آزادیست، و بدینسان، مفهوم « جامعه باز »، تبدیل به « جامعه شبه باز » شد. « گفتگوی مدنیست ها »، « شبه گفتگو » میشود. هر حقیقتی و اندیشه ای که از آستانه ایران گذشت، تبدیل به « شبه حقیقت » و « شبه اندیشه » میشود. مدرنیسم، تبدیل به شبه مدرنیسم میشود. بهترین نماد این تبدیل مدرنیسم به « شبه مدرنیسم »، همان ساختن خیمه های عربی بسبک هولیود، کنار تخت جمشید بود. چرا

« قلب » را در ایران ، میتوانند بجای « اصل » به ما بفروشند ؟ چرا میتوانند این « همانند مشروطه و همانند جمهوری » را میتوانند ، بجای مشروطه و جمهوری و قالب کنند ؟ هنر یک ملت خردهند، اینست که ، عیب یا آهوی خود را بشناسد، و آنرا در این نبرد همیشگی ، تغییر بدهد . نه آنکه با ستایش از آهوی خود ، آنرا نزد خود و دیگران ، هنر سازد.

دگر گفت کاندل خردهند مرد هنر چیست ، هنگام ننگ و نبرد

چنین گفت آنکس که آهوی خویش ببیند ، بگرداند آئین و کیش

پس مسئله ما ، انتخاب میان دموکراسی و استبداد ، یا میان جمهوری و مشروطیت که هر دو پیکر یابی یک ایده اند ، نیست . بلکه مسئله انتخاب و رفتارند ، مسئله ای بنیادی تر است . مسئله ، دلیری و گستاخی برای طرد « دروغیست که بنام راست » ، مقدس ساخته و جا افکنده میشود . هر دروغی که مقدس شد ، دیگر نمیتوان دست به آن زد ، چون دست زدن به آن ، توهین به مقدسات شمرده میشود . دروغ مقدس ، دروغیست که خود را « همانند راستی » میسازد . همانند راستی ولی ضد راستی است . ما امروزه نیاز به « خرد دلیر » داریم . ما امروز بیش از همیشه ، نیاز به « ایرج شدن » داریم . در شاهنامه ، فریدون ، سه فرزند خود را که سلم و تور و ایرج باشند ، میآزماید . در این داستان ، ویژگی ایرج را ، که همان « ارتا » و بنیاد گذار حکومت ایران میباشد ، چشمگیر میسازد . سلم که نماینده یونانست ، نماد « خرد محتاط » است ، و تور که نماینده هلال خاوری ایرانست ، نماد « دلیری گستاخانه است که تهی از خرد » است ، ولی ایرج که نماد فرهنگ سیاسی ایرانست ، نماد « خرد دلیر » است . حق و داد ، در فرهنگ ایران ، پیایند خرد و دلیری با همست .

خرد بدون دلیری، همان « عقلی » است که عرفا و شعرای بزرگ ما طرد میکردند . خرد دلاور ، خردیست که از اجزاز اندیشه خود ، پیشاپیش بزرگترین قدرتها، نمیهراسد . خردیست که سراسر

وجود خود را بر « احتیاط و رعایت و ملاحظه و مصلحت » نگذاشته است . کاوه ، پیکر یابی ، همین خرد دلیر است که میتواند در برابر دروغ مقدسی که چیره بر جهانست ، راست بگوید . ضحاک در شاهنامه ، همان میتراس هست که خدای خشم و قربانی خونی بوده است . خرد دلیر ، در برابر خدای قدرت و قهر ، میایستد . همه رجال ایران ، محضری بر « قداست ضحاک خونخوار و خرد

آزار» مینویسند، و گواهی برآن میدهند که حکومت ضحاک، حکومت داد و حق و آزادی است.

یکی محضر اکنون نباید نبشت که جز تخم نیکی سپهد نکشت
 نگوید سخن جز همه راستی نخواهد به داد اندرون کاستی
 زبیم سپهد همه مهتران بدان کار گشتند همداستان
 در آن محضر از دهها، ناگزیر گواهی نبشتند برنا و پیر

و همین کاوه است که این سند دروغ را، که همه مهان، زیرش امضاء کرده بودند از هم میدرد

نباشم بدین محضر اندر گوا نه هر گز بر اندیشم از پادشا

کاوه، سندی را که همه خردمندان محتاط که از ترس، گواهی به درستیش داده بودند، از هم پاره میکند، و همین خردمندان محتاط و مصلحتجو که حاضرند، گواهی به «راست بودن دروغ، و داد بودن بیداد بدهند»، به ضحاک میگویند که این مرد

«همی محضرها به پیمان تو بدرّ به پیچد ز فرمان تو

ندیدیم ازین کارها زشتتر بماندیم خیره بدین کار در»

کاوه کیست؟ درفش کاوه یا اختر کاویان در اوستا، «درفش گش» خوانده میشود، و گش، روز جهادهمست که باربد لحن «شب فرخ» را برای آن سروده است. و فرخ، همان ارتاست. و مردم ایران، روز سوم را که روز ارتا واهیش است، «سر فراز» یعنی سرکش و طفیانگرو سرپیچ میخواندند. چون ارتا، که خدای قانون و حق و داد است، از بینشی برخاسته که دلاور و طفیانگر

است. ارتا، حق و داد و قانون، فرزند بهمن، خرد دلاور انسانست. این چه دیالکتیکست که هم

خدای قانون است، هم خدای نا فرمانی؟ چرا ارتا، هم خدای حکومت است، هم خدای سرکشی و سرپیچی و طفیان برضد حکومت؟ نام گل این خدا، مرزنگوش یا عین الهدهد است. مرزنگوش، به معنای گوش هوش است. ارتا، حساسیت بینشی فوق العاده مانند گوش هوش و یا چشم هدهد دارد. ارتا یا «ایرج»، هم خرد دارد و هم دلیری. کاوه، که نماد خیزش ملت ایران، برضد»

اصل آزار جان و آزارخرد» است، زنخدائیسست که اصل «خرد دلاور» است. راستی در اجتماع،

آزادی در اجتماع، نیاز به خرد دلیر دارد. ما نیاز به خردهای دلیر داریم. خردهائی که از خدایان

خشم و قدرت و قهار و جبارهم نترسند. خردی که سندهائی را که رجال مملکت، شورای مصلحت و خبرگان، زیرش گواهی بر درستی اش داده اند، و آنرا معتبر و مقدس ساخته اند، ازهم پاره کند. خرد دلیرانسان، خرد راست است، خریدست که «شبه راستی» را بجای «راستی» نمی پذیرد. خردی که «شبه راستی» را بجای راستی بپذیرد، خود را و جان خود را آزرده است. خرد دلیر، «شبه آزادی» را جانشین آزادی نمیکند. بر ضد هر «شبه حکومتی» باید قیام کرد. کاوه یا ارتا، «دروغ مقدس» را از هم پاره میکند. این میثاق را به هیچ میگیرد و سر پیچی از فرمان میکند. کسی از دروغ مقدس و مکر مقدس و خدعه مقدس، فرمان نمی برد. ارتا در چهره های گوناگونش (چه ایرج و چه کاوه) برای راستی، برای آزادی، سرکشی و طغیان میکند، و «شبه راستی» را رد و طرد میکند. فرهنگ سیاسی ایران، استوار بر این اندیشه ژرف است که «داد» و «سرکشی»، دوچهره یک اصلند. ارتا، همان خدای داد و راستی و حق و قانون، خدای سرکشی و سرفرازی و نافرمانی و قیام برضد حکومت و سر پیچی نیز هست. همان ارتا در شکل ایرج، از اصل داد که فریدون باشد، سرکشی میکند، چون دادیست که به «همبستگی» نیندیشیده است. ایرج، با نرهمی از فرمان داد (فریدون) سر پیچی میکند. او میگوید که داد و مهر، تار و پودهمند. زیزدان و ازها بر آن کس درود که از مهر و دادش بود تار و پود

داد، نه تنها باید از هم پاره و تقسیم بکند، بلکه مردمانی را که در گرفتن قسمت خود، از هم گسسته و پاره شده اند، باز به هم ببندد. مهر باید متمم داد شود. اصل پلورالیسم، باید همآهنگ با اصل «همبستگی اجتماعی میان طبقات و اقوام در ملت و همبستگی ملت با ملت ها» باشد. در اجتماع، باید آنقدر نیروی همبستگی ایجاد کرد، که کثرت طبقات، کثرت اقوام و کثرت احزاب را بتواند تا بیاورد. اگر چنین نیروی همبستگی نباشد، آن ملت از هم پاره و تجزیه میشود. همان ارتا، در شکل کاوه (گش) برضد خدائی بر میخزد که قتل و قهر و خرد آزاری را برای رسیدن به قدرت، مقدس ساخته است. نافرمانی از چنین خدائی، از چنین حکومتی، گوهر داد (ارتا = ایرج =

کاوه) است. چرا خدای داد و حق و قانون، خدای نافرمانی و سرکشی هم هست؟ چون هر دادی

، بزودی، اصالت خودش را از دست میدهد، و چیزی، «همانند داد» میشود. بنام «داد و راستی و حق و حقیقت» حکومت میکند، و از اعتبار و حقانیت آن بهره میبرد، ولی در این بُرهه کوتاه، تبدیل به «همانند داد، همانند راستی، همانند حق، همانند حقیقت» شده است. همانند قانونست

ولی بیقانونیست . همانند داد است ، ولی بیداد و ستم است . قانونی که طبق مقتضیات زمان و تحولات انسان ، تغییر نکرد ، بیداد و ستم است . آنچه دیروز داد و قانون بوده است ، امروز بیداد و بیقانونیست . از این پس ، بیداد ، بنام داد حکومت میکند . حکومت داد ، تبدیل به حکومت بیداد میشود . هرچند، همانند حق و حقیقت است ، ولی ضد حق و حقیقت است . پس ارتقا ، دوچهره دارد ، و دیالکتیک این دو ، شالوده «جامعه داد و راستی» است . قانون و داد و حق ، باید با سرکشی و طغیان و نافرمانی خرد انسانی ، همیشه این « همانند ها» را حذف و طرد کند . فرهنگ ایران ، چنین پیکاری را مقدس می‌شمارد . هر حکومتی که از «داد» ، شبه داد می‌سازد ، هر حکومتی که از «مهر» ، شبه مهر می‌سازد ، هر که از راستی و آزادی ، شبه راستی و شبه آزادی می‌سازد ، شبه حکومت و شبه شاه و شبه رئیس جمهوری و شبه رهبر است ، و از این رو ، دشمن ملت است ، و پیکار برضد آن حکومت ، وظیفه مقدس هر ایرانیست . سخنرانی‌هایی که در شاهنامه ، شاهان ساسانی کرده اند ، اینها وعظ و اندرز شاهان نیستند ، بلکه این سخنرانی‌های همگانی (در برابر ملت یا خطاب به ملت) هنگام رسیدن به تاج و تخت شاهی ، در واقع ، پیمانی بوده است که با ملت می‌بسته اند . و در صورت بیوفائی به آن ، نزد ملت ، پیمان شکن یا « دروغ پیمان» همیشه اند . این پیمان شکنی بود که به ملت ، حق سرکشی و نافرمانی از حکومت میداد . این بیان آن بود که حکومت باید « راست » باشد . هوپدان در دوره ساسانی ، « خرد » را « شبه خرد » ساختند ، و « داد و راستی » را « شبه داد و شبه راستی » ساختند ، تا حق سرکشی و سرپیچی ملت را از شاهان زرتشتی ساسانی بگیرند . اگر شاه در مملکت ، حکومت بیداد است ، بنا بر اصل « خرد محتاط » با او نستیز ، بلکه خودت از مملکت بگریز . بگذار که او به حکومت بیداد خود ادامه بدهد !

دگر گفت کارام و راه گریز گرفتن کجا خوبتر از ستیز

بشهری که بیداد شد پادشا ندارد خردمند بودن روا

ز بیداد گر شاه باید گریز کزو خیزد اندر جهان رستخیز

این هوپدان ، فراموش کرده بودند که فریدون و کاو که هردو یک شخص بوده اند (همان گُش یا خرّم بوده اند) ضحاک را از مملکت ، تبعید میکنند ، نه آنکه شاه ، ملت را از وطنش تبعید کند . حکومت دروغ باید برود . این شاه یا شبه شاه بود که باید پاسپورتش را بگیرد و برود نه ملت . این شبه رئیس جمهور ، این شبه رهبر ... است که باید پاسپورتش را بگیرد و برود . این مبارزه ، همیشه

در تاریخ ادامه داشته است و خواهد داشت. ما در این سده، همیشه گرفتار این همانند ها، بوده ایم. همیشه بنام اصل، به ما قلب فروخته اند. ما «شبه دموکراسی»، شبه مشروطیت، شبه جمهوریت، شبه انتخابات، شبه جامعه مدنی، شبه جامعه باز.....» بجای دموکراسی و مشروطه و جمهوری و انتخابات و جامعه مدنی و جامعه باز، داشته ایم. شبیه سازی، از آنجا سرچشمه میگیرد که «راستی»، پیدایش گوهر یا طبیعت انسانست. این را امروزه، آزادی مینامند. آزادی، جائیست که گوهر یا طبیعت انسان بتواند، شکوفا شود و خود را بگستراند. انسان در آزادی، راست است. در جایی که تهدید و انذار و وحشت انگیزی و قهر و شمشیر است، دروغست. دینی و حکومتی که وعظ راستی میکند ولی خود آن حکومت و دین، ترس انگیز و تهدید کننده و خشن و قدرتطلبست، خودش، اصل و سرچشمه دروغست. دموکراسی و مشروطیت و جمهوری... همه بر همین طبیعت انسان بنا میشوند. این را در فرهنگ ایران، راستی مینامیدند. حکومت، هنگامی حکومت داد و مهر است که انسان، آنچه در کوهش یا طبیعتش هست، بتواند پیروانند و آشکار و پدیدار سازد. این راستی است. در راستی، انسان، اینهمانی با خودش دارد. از خودش، بیگانه نیست. همت و جامعه اینهمانی با خودش دارد. همت با خودش، راست است. آنچه در درونش نا پیدا هست، در برونش نیز روشن، گسترش یافته است. همت، هنگامی خودش، قانون برای خودش میگذارد و از خودش فرمان میبرد، آن همت، راست است. قانون اساسی یک همت، باید اینهمانی با طبیعت همت و خرد آزاد همت داشته باشد. «شبه یا همانند شدن»، موقعیست که آنچه در گوهر چیزی هست، نمیگذارند آشکار شود، و در ظاهر، آنرا با ضدش می پوشانند. گوهرش قدرت و خشم و قهر و استبداد است، ولی آنرا با مهر و آزادی و رحم می پوشانند. پوستی و پوششی و پرده ای به روی خود میکشند که آنچه در گوهرشان هست، پوشیده بماند، و چهره ای دوسه داشتنی و دلپذیر به خود میدهند، و روزی که به قدرت رسیدند، این نقاب را از چهره میاندازند. مانند «اسلامهای راستین» که حقیقت اسلام را با نیت خیر! پوشانیدند. اینها گرگهائی هستند که پوست گوسفند به تن کرده اند. با بنیاد نهادن حکومت بر شالوده طبیعت انسان در غرب، از سر، همان اندیشه ای بنیاد مردمسازی شد که فرهنگ ایران هزاره ها در تصویر «ارتا» بیان کرده بود. در فرهنگ ایران، طبیعت یا بُن و گوهر انسان، بهمن و ارتا است. بهمن، خردیست در ژرف انسان که تبدیل به راستی و داد و قانون و حکومت میشود. حکومت در

دهوکراسی ، همین « راستی » است . انسان ، تنها بالنداختن ورقه در صندوق انتخابات ، حاکمیت ندارد ، بلکه انسان ، موقعی حاکمیت دارد که حکومت بر شالوده طبیعت انسان ، آنچنان که هست ، ساخته میشود ، نه بر تئوری فطرتی که اسلام از انسان ارائه داده است . حکومت باید بر بهمن و ارتا که بُن هر انسانیت ساخته شود . بهمن و ارتا ، خرد بنیادی انسانست که داد و قانون و حق از آن پیدایش می یابد .